

آیا ایوزیسیون ایران برای تغییر رژیم آمادگی دارد؟ احمد هاشمی



این روزها بازار سخن گفتن از براندازی و تغییر رژیم گرم است و هشتگ‌های "تغییر رژیم" و "براندازم" بطور پیوسته در شبکه‌های اجتماعی به اصطلاح داغ می‌شوند. هنوز چند هفته‌ای از برگزاری همایش سازمان مجاهدین خلق در شهر واشنگتن نگذشته که عده‌ای سلطنت طلب اولترا ناسیونالیست در ساختمان کنگره در این شهر با نمایندگان دست راستی و جنگ طلب آمریکایی جلسه‌ای تحت عنوان "کنگره ملی ایرانیان" برگزار کرده و به زعم خود، نسخه قانون اساسی جدیدی را برای ایران می‌پیچند. مجاهدین خلق هم - که تصور می‌کنند با تسخیر کاخ سفید توسط ترامپ، بخت و اقبال به آنها رو کرده - بار دیگر همایش بزرگی این بار در حومه پاریس برگزار می‌کنند تا بار دیگر چندین شخصیت دست راستی اروپایی و آمریکایی و برخی مقامات جنگ طلب دولت ترامپ در آن سخنرانی کنند و سخن از تغییر رژیم بر زبان...برانند و این داستان همچنان ادامه دارد

مجموعه‌ای از مشکلات مزمن از جمله تورم، بیکاری، بحران گسترده محیط زیستی، سرکوب و اختناق و ناامیدی مردم و نسل جوان نسبت به بهبود امور با تحولات جدیدی از قبیل روی کار آمدن دولت ترامپ، خروج او از برجام، آغاز تأثیرگذاری دوره پسابرجام بر اقتصاد ایران و متعاقب آن تظاهرات و اعتصابات سراسری و استانی در ایران، بسیاری از جریان‌ات سیاسی نامطلوب و نامحبوب را به تکاپو انداخته تا از آب گل آلود ماهی بگیرند و اشتباهی را که انقلابیون سال ۱۳۵۷ مرتکب شده و برای رهایی از دیکتاتوری شاهنشاه آریامهر، بطور شتابزده به خیمه پوشیده ارتجاع خمینی پناه بردند تکرار کنند. در این میان آنچه جای نگرانی دارد فقدان جبهه‌ای ائتلافی از نیروهای مترقی و دموکراسی خواه است که دارای برنامه‌ای منسجم برای اداره ایران در فردای پس از سرنگونی رژیم "دستاربندان تنبان گشاد" باشد تا ابتکار عمل را از نیروهای فرسوده و نامرتب با شرایط ایران امروز خارج کند.

براندازان

بطور کلی سه جریان طلائیه دار تغییر رژیم تلاش می‌کنند خود را به عنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی مطرح کنند. این سه جریان برانداز دارای اقبال اندکی در داخل ایران هستند ولی با روی کار آمدن دولت داندل ترامپ - که حمایت از ارزش‌های لیبرال و حقوق بشر در دستور کار آن جایی ندارد - تشجیع شده و تلاش می‌کنند خود را به عنوان سخنگویان انحصاری مردم ایران جا بزنند

یک- سازمان مجاهدین خلق

شوربختانه دولت دست راستی و بی پرنسیپ داندل ترامپ در آمریکا بیشترین سرمایه گذاری خود را بر روی سازمان مجاهدین خلق به عنوان بدیل جمهوری اسلامی قرار داده است. این در حالی است این سازمان سابقه

روشنی در وفاداری به ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشر نداشته و چارت سازمانی و ساختار سلسله مراتبی (مریدی - مرادی) آن در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. این سازمان سابقه همکاری و همراهی با صدام حسین و دیگر دیکتاتورها را در کارنامه خود دارد و مهم‌ترین مشکل آن ساختار عقیدتی و ایدئولوژیکی بسیار واپسگرا و فرسوده آن است که دو عنصر خطرناک اسلام‌گرایی و مارکسیزم را ادغام و سمی مهلک برای آزادی و دموکراسی فراهم کرده است. این تشکیلات فرقه‌گونه تا سال ۲۰۱۲ در لیست گروه‌های تروریستی اتحادیه اروپا و ایالات متحده قرار داشت ولی کشورهای غربی در اقدامی شتابزده نه تنها آن را از لیست گروه‌های تروریستی خارج کردند بلکه حالا تلاش می‌کنند با حمایت‌های سیاسی و دیپلماتیک خود همراه با پشتیبانی گسترده مالی عربستان سعودی، سازمان مجاهدین خلق را به عنوان بدیل و آلترناتیو اصلی برای جمهوری اسلامی معرفی کنند. با این توصیفات، با توجه به پیشینه مخدوش سازمان مجاهدین خلق و ایدئولوژی خطرناک مارکسیستی-اسلامیستی آن، این گروه صلاحیت و مقبولیت چنانچه برای جایگزینی دیکتاتوری ولایت فقیه ندارد.

دو- سلطنت طلبان

این گروه هم - که از طیف‌های مختلفی از پادشاهی خواهان تشکیل شده - فاقد پشتوانه مردمی و برنامه پیشروانه هستند تا بتوانند نویدبخش آینده‌ای بهتر برای ایران باشند. آنها بیشتر از هر چیزی یادآور ساواک، باستان‌گرایی، ناسیونالیسم افراطی، نابرابری اقتصادی و اجتماعی و تشدید شکاف مرکز-پیرامون، سرکوب گسترده اقلیت‌های قومی-ملی و کهنه پرستی هستند. با وجود اینکه همزمان با بالا گرفتن بحث‌ها در خصوص تغییر رژیم در ایران و برجسته تر شدن نقش سازمان مجاهدین خلق همزمان با روی کار آمدن دولت ترامپ، سلطنت طلبان و شخص آقای رضا پهلوی به حاشیه رانده شده و وارد رقابت و درگیری لفظی شدیدی با مجاهدین شده‌اند واقعیت این است که هر دو گروه سلطنت طلبان و مجاهدین خلق به گذشته تعلق دارند و اقبال به پهلوی‌ها بازگشت به عقب محسوب می‌شود. آنچه ایران امروز به آن نیاز دارد نگاه به جلو در قالب ایجاد یک جمهوری دموکراتیک، فدرال و سکولار است نه احیای مراسماتی چون دست بوسی اعلی حضرت همایونی، بازگرداندن تاج و تخت شاهنشاه آریامهر، پارس‌گرایی و باستان‌گرایی. بسیاری از کسانی سنگ سلطنت را به سینه می‌زنند ابایی از این ندارند که آشکارا تهدید کنند با تانک از روی مخالفان و برابری طلبان قومی - که آنها را جدایی طلب می‌نامند - رد خواهند شد. این افراد به مراتب از جمهوری اسلامی خطرناک‌ترند چرا که با وجود اینکه هیچ قدرتی به غیر از ثروت‌های کلانی که پس از خروج از ایران چپاول کرده و با خود به همراه آورده‌اند ندارند ولی اگر به قدرت برسند بی تردید وعده‌های خود را عملی کرده و حمامی از خون روان خواهند کرد.

سه- جنگ طلب‌ها (ترامپ پرستان)

این گروه از میانگین سنی جوانتری برخوردار بوده و آشنایی و سازش بیشتری با مفاهیم دموکراتیک دارند و درست به همین دلیل جاذبه بیشتری برای نسل جوان ایرانی دارند ولی آنها هم به همان اندازه مجاهدین و سلطنت طلبان مشکل آفرین هستند چرا که مانند آن دو حاضرند به هر قیمتی - حتی به قیمت جنگ داخلی و نابودی کشور - دستار از سر آخوندها برکشیده و تاج و تخت بر سر شاهنشاه آریامهر رضاشاه پهلوی دوم بگذارند. اینها خط قرمزشان داند ترامپ و بنیامین نتانیاهو است و حاضرند از هر کس و هر چیز انتقاد کنند به استثنای افراد و احزاب نژادپرست، مهاجرستیز و راست افراطی در اروپا، امریکا و اسرائیل که نه تنها از آنها انتقاد نمی‌کنند بلکه همراه و توجیه‌گر سیاست‌ها و مواضع جنگ طلبانه آنها هم هستند. برخی از این گروه‌ها با بهره برداری از فضای سیاسی کنونی، تبدیل به بلندگو و سخنگوی غیررسمی ترامپ و نتانیاهو شده‌اند.

طرفداران حفظ وضع موجود

در حالیکه مردم ایران در تظاهرات اخیر خود آشکارا فریاد می‌زنند "اصلاح طلب، اصول گرا، دیگه تمومه ماجرا" هنوز گروه‌های دغلکار طرفدار وضع موجود توجیهی برای تداوم حاکمیت دستاربندان مرتجع در تهران پیدا می‌کنند. بسیار واضح است که نگرانی از حمله خارجی و وقوع جنگ داخلی در کشور نباید باعث یک تازی طرفداران بقای جمهوری اسلامی از اصول گرایان گرفته تا خاتمی‌اللهی‌ها (اصلاح طلبان)، سبزاللهی‌ها (طرفداران جنبش سبز) و بنفش‌اللهی‌ها (طرفداران دولت به اصطلاح میانه روی حسن روحانی) و معرفی دیکتاتوری ولایت فقیه به عنوان تنها گزینه پیش روی مردم شود چرا که تداوم دیکتاتوری دستاربندان خود سرمنشاء تداوم همه مشکلات سیاسی، تروریستی، اقتصادی و زیست محیطی است که ایران امروز با آن دست به گریبان است و نباید هیچ بهانه و دستاویزی برای ادامه حاکمیت دستاربندان وجود داشته باشد.

راه چاره چیست؟

همانطور که پیشتر اشاره شد در آشفته بازار به زیر کشیدن دیکتاتوری دستاربندان، دو گروه مجاهدین خلق و سلطنت طلبان با یکدیگر دست به یقه شده‌اند. این امر بیشتر از آنکه به حل صورت مساله چندوجهی آزادی خواهی و دموکراسی در ایران کمک کنند مساله و مشکل دیگری به آن اضافه می‌کند. سرنگونی جمهوری اسلامی به روش حمله نظامی خارجی و جانشینی آن با جریانات خطرناکی مانند مجاهدین خلق و سلطنت طلبان گامی بزرگ به قهقرا بوده و تنها رهاورد آن انتقام جویی و جنگ داخلی خواهد بود. تنها پاداش و دستاورد این نوع از تغییر رژیم مبتنی بر انتقام جویی صرف، می‌تواند این باشد که علی خامنه‌ای مانند صدام حسین و معمر قذافی از چاه‌ها و یا لوله‌های فاضلاب بیرون کشیده شده و مجازات شود. این کافی نیست چرا که امروزه شاهدیم عراق و لیبی به پایگاه‌های اصلی داعش تبدیل شده و هنوز نتوانسته‌اند از شر جنگ داخلی رهایی پیدا کنند.

واقعیت این است که رهایی از چنگال دستاربندان نه با جنگ طلبی و نه با اصلاحات مماشات گرانه با دیکتاتوری ولایت فقیه ممکن است؛ راه چاره در ایجاد ائتلافی فراگیر از همه نیروهای ترقی خواه و دموکرات در داخل و خارج است. می‌توان این ائتلاف را "جبهه دموکراتیک براندازی صلح طلبانه" نامید که نه به گروه طرفداران وضع موجود (اصول گرایان و اصلاح طلبان مدافع دیکتاتوری ولایت فقیه) تعلق دارد و نه به دو گروه عمده برانداز (مجاهدین خلق و سلطنت طلبان). در این رهگذر می‌توان و باید از کمک و حمایت خارجی بهره جست ولی جنگ طلبی و تغییر رژیم از طریق حمله خارجی - که افرادی مانند جان بولتون، مایک پومپئو و رودی جولیانی در دولت کنونی امریکا از طرفداران پروپا قرص آن هستند - باید خط قرمز این جبهه باشد چرا که هر گونه حمله خارجی شبیه آنچه در عراق اتفاق افتاد می‌تواند به بهای نابودی تمام زیرساخت‌های کشور، کشتار صدها هزار نفری، آوارگی دهها میلیون نفری و سوری‌ای شدن ایران تمام شود.

بنابراین، تنها گزینه کم خطر برای گذار از دیکتاتوری ولایت فقیه به دموکراسی، ایجاد وفاق ملی و همبستگی میان نیروهای برانداز و توسل به روش فشارهای اقتصادی (تحریم‌های بین المللی) و دیپلماتیک (منزوی کردن جمهوری اسلامی و ممنوعیت سفر و پیگرد قانونی مقامات) در خارج، نافرمانی مدنی در داخل (تحصن، بست نشینی و اعتصابات سراسری کارگران و اصناف)، تقویت جامعه مدنی و استفاده از دیگر روش‌های مسالمت آمیز باشد. در واقع، ایجاد وفاق ملی و فراگیر حول محور دموکراسی، حقوق بشر و فدرالیسم در میان نیروهای برانداز، نخستین گام برای حرکت در جهت براندازی است. در این راستا می‌توان

و باید از الگوی جنبش همبستگی در لهستان و نمونه‌های چکسلواکی، مجارستان، گرجستان، اوکراین و آفریقای جنوبی و تجربه دیگر کشورهای کمونیستی سابق در اروپای شرقی، و نمونه‌های آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا در مبارزه و براندازی دیکتاتوری استفاده کرد. مهم است که جبهه براندازی دستکم دارای این چهار ویژگی باشد: ائتلاف گرا، سکولاریست، غیرایدئولوژیک، فدرالیست

به این معنا که بر حق مشارکت همه جریانات سیاسی از جمله مجاهدین خلق، پادشاهی خواهان، **:ائتلاف گرا** جمهوری خواهان، اسلام گرایان و گروه‌های دست چپی در فرایندهای دموکراتیک، از قبیل انتخابات، حزب و همه پرسی در ایران صحنه می‌گذارد و معتقد است ایران پیچیده تر از آن است که بتوان آن را صرفاً توسط یک گروه، حزب و جریان سیاسی اداره کرد. البته مهم است نیروهای ترقی خواه، جوان و باورمند به دموکراسی و حقوق بشر در راس این ائتلاف قرار گیرند و نیروهای پوسیده، کهنه و واپسگرا در آن ادغام شوند.

سکولار: به این معنا که باور راسخی به جدایی دین از سیاست دارد و در این چارچوب اسلام گراها هم (همانند احزاب دموکرات مسیحی در غرب) می‌توانند و باید بتوانند به همان میزان سکولارها، اقلیت‌های مذهبی و یا خداناباوران در روند سیاسی مشارکت داشته باشند

به این معنا که هیچ گونه باور جزمی به یک ایدئولوژی و یا مرام سیاسی خاصی نداشته و **:غیرایدئولوژیک** به اصول پایه‌ای زندگی همچون آزادی، انتخاب فردی، مالکیت خصوصی، رفاه و بهروزی شهروندان احترام می‌گذارد

به این معنا که بافت رنگین کمانی ایران از جمله تنوع، تکثر و چندپارگی قومی/ملی، زبانی، **:فدرالیست** فرهنگی و عقیدتی آن را پذیرفته و از الگوی کشورهای دارای بافت چند قومی مانند کانادا، سوئیس، عراق، هند، پاکستان و روسیه برای حکمرانی پیروی می‌کند. با توجه به تنوع و چندپارگی کشور، حرکت به سوی یک ایران فدرال متشکل از مناطق خودمختار، پیش شرط ضروری برای حفظ ایران در چارچوب مرزهای کنونی است. فدرالیسم در ایران یک گزینه ثانویه، تجملاتی و وارداتی نیست، بلکه یک ضرورت ناگزیر برای همزیستی مقتدرانه، برابر و مسالمت آمیز همه اقوام/ملیت‌های ایرانی است

در پایان، پذیرش اینکه دیکتاتوری ولایت فقیه حتی برای یک هفته دیگر دوام بیاورد بسیار دردناک و سخت است ولی باید اقرار کرد در شرایط فعلی، اپوزیسیون نیم بند و استبدادزده کنونی آماده تغییرات پایه‌ای و ارائه تضمین‌های لازم برای آینده‌ای بهتر برای ایران نیست. هر گونه تغییری باید ابتدا از تغییر ذهنیت‌ها شروع شود تا با ایجاد اپوزیسیونی متحد، کارآمد و از همه مهم تر پیشرو و دموکراتیک بتوان در آینده‌ای نزدیک از دیکتاتوری دستاربندان به دموکراسی شایسته سالاران گذر کرد. هر گونه حرکت غیردموکراتیک، فاقد سازماندهی، دفعی، غریزی و نشأت گرفته از احساسات و روحیه انتقام جویی می‌تواند خشم و خشونت مشابیه شورش ۱۳۵۷ به همراه داشته و زمینه ساز دیکتاتوری دیگر همراه با جنگ داخلی تمام عیار و سوریهای شدن ایران شود

احمد هاشمی

کارمند پیشین وزارت خارجه